



ترجمه متون علمی به عربی، و از عربی و اهمیت آن در تاریخ اندیشه

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پل کونیچ*

ترجمه: حسن طارمی

عضو هیأت علمی بنیاد دائرةالمعارف اسلامی

سایر زبانهای اروپایی است که از قرن چهارم تا هفتم (دهم تا سیزدهم میلادی) انجام گرفت. درباره این دو حرکت، چنان که گفتیم، به صورت کلی گزارشها و آثاری در دست است. این گزارشها عبارت اند از روایات و اخبار تاریخی که برخی از مسایل و اوضاع مربوط به این دو مقطع را وصف می کند، و آن آثار عبارت اند از نسخه های خطی برجای مانده که در کتابخانه های جهان نگاهداری می شود، و نیز خود متون اصلی که براساس آنها ترجمه صورت گرفته است.

گزارشها و آثار دو حرکت عظیم ترجمه، که تأثیری عمیق بر تمدنهای سرزمینهای پیرامون دریای مدیترانه و دورتر از آن گذاشت، در اختیار ماست. در این مقال برآنیم که برخی از علل پیدایش این دو حرکت، و جزئیات مربوط به هر یک و نیز نتایج مترتب بر آنها را بررسی کنیم. مقصود ما از این دو ترجمه، یکی ترجمه متون علمی از یونانی و زبانهای دیگر به عربی است که از قرن دوم تا چهارم (هشتم تا دهم میلادی) صورت پذیرفت و دیگری، ترجمه متون علمی از عربی به زبان لاتینی و

* آقای دکتر پل کونیچ (Paul Kunitzsch) اهل آلمان و از متخصصان تاریخ نجوم است. مقالات و تألیفات ایشان در باب مباحث و مصطلحات نجومی در مجلات و دائرةالمعارفها چاپ شده است. از جمله در دائرةالمعارف اسلام (نشر مؤسسه بریل در لیدن هلند) مقالات: نجوم، منازل، مجره و غیر آن از ایشان است. مشارالیه، در بهار سال ۱۹۸۱م در برخی دانشگاهها و مؤسسات علمی عربی چندین سخنرانی ایراد کرد، که مقاله حاضر حاصل یکی از آنهاست. حوادث لبنان در آن سالها سبب تأخیر در چاپ مقاله شد و سرانجام در مجله تاریخ العلوم العربیة و الاسلامیة س ۴، ش ۴ (۱۴۰۸ هـ) به چاپ رسید و اینک برگردان فارسی آن تقدیم خوانندگان گرامی می شود.



حرکت ترجمه به عربی

مردم عرب، پس از فتح سرزمینهای مجاور به نام اسلام، به دو کشور پهناور بیزانس و ایران راه یافتند؛ دو سرزمینی که دانشمندان آن هنوز در حفظ معارف یونانی متأخر و دانشهای ایرانی همت می گماشتند و در فلسفه، پزشکی و سایر دانشهایی که عربها تا آن روزگار بر این دانشها به صورت علمی آگاهی نداشتند، توغّل می کردند. البته عربها صاحب میراثی گرانبها و پر بار از ادب، شعر و نثر بودند، همچنان که نسبت به مباحث ابتدایی و مقدماتی شماری از علوم نیز آگاهی داشتند، اما این آشنایی فقط در حدّ اطلاعات تجربی قومی و ابتدایی بود، نه آنکه مبتنی بر راهها و شیوه های علمی باشد^(۱)، در حالی که در مصر، سوریه و ایران، مراکز، مؤسسات و نهادهایی برپا بود که اعضای آنها به خواندن دانشهای قدما، فهمیدن، تفسیر، تدریس و بازگویی آنها برای نسل بعد، در قالبی نظام مند، اشتغال داشتند.

از پرسشهای مربوط به این حرکت ترجمه، گذشته از جایگاه، نقش تاریخی و اهمیت آن در تاریخ اندیشه، پرسش درباره موضوعاتی است که متون آنها به عربی ترجمه شد و اینکه چرا این موضوعات مورد توجه قرار گرفتند. پرسش دیگر درباره مترجمان و زبانهایی است که متون از آنها مستقیماً یا به واسطه زبانی دیگر ترجمه شدند و آخرین پرسش درباره مبدأ زمانی ترجمه هاست.

موضوعات ترجمه

نظریه رایج این است که کتابهای فلسفه، علوم محض، پزشکی و داروشناسی به عربی ترجمه شدند، ولی هرگز چیزی از میراث ادبی عظیم یونانی ترجمه نشد؛ همان میراثی که از نظر غربیها مهمترین عامل در تحولات اندیشه اروپایی به شمار می رود. از همین جا پرسشی اساسی مطرح می شود: چرا مردم عرب از این میراث اندیشگی ادبی چیزی نگرفتند؟

برخی گمان کرده اند که سبب اصلی گزینش این موضوعات برای ترجمه، نیاز مردم عرب به اقتباس دانشهای دنیایی ضروری برای ساختن مجتمع نو اسلامی بود. به عبارت دیگر: آنچه مسلمانان را به این ترجمه ها سوق داد، صرفاً انگیزه ای دنیایی بود. اما چنین نیست، بلکه گزینش مواد و آثار ترجمه شده، ناشی از کتابهای موجود در مراکزی بود که آثار برجای مانده از میراث قدیم یونان را در سرزمینهای فتح شده نگاهداری می کردند؛ بدین معنا که در فاصله شش سده از میلاد مسیح تا دوره

فتوحات اسلامی، تربیت عالمان و تدریس علوم در منطقه شرق نزدیک بر دوش مسیحیان بود، و حال آنکه این وظیفه را در آغاز، فیلسوفان، یعنی دانشمندان و ادیبان، بر عهده داشتند.

در نتیجه، آرام آرام مرکز تدریس علوم دنیایی، مدارس دینی مسیحی شد که بر سبیل مثال در دوره فتوح اسلامی می توانیم از مدارس اسکندریه در مصر، انطاکیه در سوریه و جندی شاپور در خوزستان یاد کنیم.

از سوی دیگر، حفظ و نگاهداشت میراث علمی یونان به دست اصحاب این مراکز دینی، به پیدایش دگرگونیهای بنیادین در آن میراث انجامید. این مسیحیان، میراث کهن یونان را به گونه ای بازخوانی و بازنگاری کردند که با ویژگیها و مقتضیات آموزه های دینی و زندگی مسیحی هماهنگ باشد. آنچه یونانیان از شعر و نثر و روایات ادبی داشتند و از نظر این مسیحیان با مبانی دینی مسیحیت ناسازگار بود، آن را وانهادند و معارفی را حفظ کردند که با اساس مسیحیت مخالف نبود، یا کتابهای فلسفی را بدان جهت حفظ کردند که در کارهای کلامی و فکری بدانها نیاز داشتند، یا دانشهای طبیعت شناسی را به انگیزه فهم درست عالم و کمال بخشی به فلسفه حفظ کردند.

این گونه بود که آنچه مردم مسلمان عرب از میراث علمی یونان یافتند، میراثی تغییر یافته، تعدیل شده و از حیث موضوع کاسته شده بود.

از همین جا این نکته نیز دانسته می شود که چرا مترجمان نخستین دوره اسلامی بیشتر، مسیحیان بودند. مردم عربی که سرزمینها را فتح کردند، طبعاً طبقه برتر و ممتاز شده بودند، دینشان دین برتر و زبانشان رایجترین و مهمترین زبان در دولت اسلامی شد. پیامد طبیعی این برتری آن بود که عربها نسبت به فراگیری زبانهای ملت های شکست خورده، که بر آنها حکومت یافته بودند، گرایش نداشته باشند، بلکه ملت های زیر سلطه بودند که باید به فرمان حاکمان جدید تن دهند و زبان آنها را بیاموزند تا بتوانند با ایشان ارتباط برقرار کنند. از این روست که بیشتر مترجمان از مسیحیانی بوده اند که در مراکز علمی مسیحی پرورش یافته بودند. در این مراکز بود که کتابهای علمی نگاهداری می شد و گزینش از میان آنها صورت پذیرفت. زبان رایج در این مراکز علمی زبان سریانی بود و به همین سبب بیشتر کتابهایی که در آنجا تدریس می شد، برگردان سریانی از آثار یونانی بود.

به عبارت دیگر، بخشی از میراث یونانی موجود نزد ایشان، یونانی و بخشی دیگر ترجمه شده به سریانی بود، و این دو زبان، یونانی و سریانی، دو زبان اصلی بودند که از آنها به عربی ترجمه شد. همین جا باید بیفزاییم که در

۱- ابوریحان بیرونی در نقد نظریه برتری عرب بر عجم که برخی نظریه پردازان دستگاه خلافت تبلیغ می کردند و در واقع، عربیت را محور اصلی حرکت نجاتبخش اسلامی می پنداشتند، به همین نکته اشاره می کند. ابن قتیبه دینوری از این گروه است و در کتاب الانواء پیوسته از آگاهی مردم عرب پیش از اسلام به نجوم و غیر آن دم می زند، و ابوریحان به او در آثار مختلف خود گوشزد می کند که این آگاهی در حدّ اطلاعات ابتدایی بوده است (مترجم).



از بررسی ترجمه های نخستین، مثلاً متون نجومی، به روشنی برمی آید که مترجمان نخستین، اصطلاحات نجومی را به سهولت و روانی به کار می برده اند. این می فهماند که آن اصطلاحات همزمان با ترجمه وضع نشده بودند، بلکه مترجمان و خوانندگان عرب، در روزگار ترجمه، این اصطلاحات را می شناختند. آنها این آگاهیها را از مسیحیان و ایرانیان از راه شنیدن یا خواندن چکیده ساده آن دانشها فرامی گرفتند.

حکم. برخلاف ترجمه هایی که به دستور یحیی بن خالد برمکی در دوران خلافت هارون الرشید عباسی یا پس از آن، بویژه در روزگار مأمون، انجام شد و تاریخ آنها به دقت ضبط شده است. خلفای عباسی امر ترجمه را جدی می گرفتند، مترجمان را تشویق می کردند و فعالیت ترجمه را در بیت الحکمه در بغداد متمرکز کرده بودند. بیت الحکمه بنابر آنچه یوسف عرش در کتاب خود که درباره کتابخانه های دوره اسلامی نگاشته، به دست مأمون پایه گذاری نشد، بلکه پیش از آن نیز در عهد هارون وجود داشت.

نهیضت ترجمه به دست حنین بن اسحاق و همکارانش، در دوران حکومت مأمون تا معتمد عباسی به اوج خود رسید. متون ترجمه شده و گزارشهای رسیده درباره آنها اینک در دست است؛ اعم از گزارشهایی که در فهرست ابن ندیم و سایر کتابهای تاریخی آمده، یا در مقدمات آن آثار ذکر شده یا در تکمله هایی که مترجمان شخصاً به آن آثار افزوده اند مورد اشاره قرار گرفته است.

گزارشهای مربوط به دوران نخستین ترجمه هرچند اندک است، اما دلائل و شواهد براینکه در آن عهد مردمی فرهیخته و آگاه از علوم قدما (علوم الاوائل) می زیسته اند و این علوم را به صورتی پیشرفته در فعالیتهای خود به کار می گرفته اند، بسیار است؛ برای مثال می توانیم به تأسیس شهر بغداد به فرمان منصور عباسی در سال ۱۴۵ هجری (۷۶۲ میلادی) اشاره کنیم که در آن وقت، شماری از آشنایان با احکام نجوم گردآمدند. از جمله ایشان حجاج بن یوسف بن مطر، نوبخت، ابراهیم بن حبیب فزاری، عمر بن فرحان طبری و ماشاء الله بصری بودند. حجاج بن یوسف، گذشته از آگاهی از احکام نجوم به عنوان مترجم یونانی به عربی شناخته شده و از مهمترین کارهای او ترجمه اصول (اسطقسات) اقلیدس و مجسطی بطلمیوس است. ابراهیم فزاری مترجم متون علمی از هندی به عربی بود. عمر بن فرحان مترجم آثار فارسی به عربی بود. این جماعت گردآمدند تا وقت مناسب برای نهادن

کنار آنچه گفته شد، شماری از آثار یونانی نیز که پیشتر، احتمالاً در روزگار ساسانیان، به فارسی برگردانده شده بود از فارسی به عربی ترجمه شد؛ همچنان که چندین کتاب فارسی و هندی نیز یا از زبان اصلی و یا نسبت به کتابهای هندی از روی ترجمه های فارسی آنها به عربی برگردانده شد، اما ترجمه برخی کتابهای یونانی، مستقیماً از زبان یونانی به عربی صورت پذیرفت و برخی دیگر از روی ترجمه های سریانی.^(۲)

البته از نظر پژوهشگران، کتابی که مستقیماً از یونانی به عربی برگردانده شده با متنی که از روی نقل سریانی آن ترجمه شده باشد، در یک ردیف نیستند؛ زیرا در اینجا تفاوتی آشکار وجود دارد. زبان سریانی از زبانهای سامی است و بنابراین به عربی نزدیکتر و فهم آن برای عرب زبانان سهل تر است، درحالی که زبان یونانی با زبان عربی جداً بیگانه است. پس فهم کتابها از روی نقل سریانی آنها آسانتر بوده است.

همچنین یکی از خصوصیات ترجمه های عربی را وجود نقلهای متعدد از برخی آثار مهم برشمرده اند؛ مثل آثار دیوسقوردیس، بطلمیوس، اقلیدس، ارسطو و دیگران. کتابهای این دانشمندان بارهای پی درپی ترجمه شد، همچنان که بعد از ترجمه، کار تصحیح و تحریر و حتی اصلاح، در مورد آنها صورت گرفت، که عملاً مطالعه و پژوهش درباره آنها را دشوار کرده است. اما زبان لاتینی: به هیچ روی چیزی از این زبان به عربی ترجمه نشد؛ فقط برخی آثار پراکنده را در اندلس از لاتین به عربی برگرداندند، مثل انجیلهای چهارگانه، گزیده هایی از «تاریخ جهان» نوشته اوروسیوس^(۳) که بنابه روایت ابن ابی أصیبعه، ابن جُلجل از این ترجمه خبر داده است.

درباره زمان آغاز ترجمه ها، نمی توانیم تاریخ دقیقی را تعیین کنیم. تاریخ ترجمه برخی از آثار که در دهه های پایانی قرن اول صورت گرفته، مضبوط است؛ مثلاً در سال ۸۳ یا در عهد مروان بن حکم یا در عهد هشام بن

۲- به نظر می رسد که دیدگاه نویسنده مقاله را در کلیتش نمی توان پذیرفت، زیرا چنانچه همین مقاله نشان می دهد، خلفا از مشوقان ترجمه بوده اند. بنابراین شاید بهتر آن باشد که عجلتاً انگیزه ترجمه را هر دو عامل بدانیم؛ یعنی از یک سو مراکز علمی ناگزیر باید به برگردان آثار موجود به زبان عربی، که زبان حکومت و زبان حاکم بود، می پرداختند و از سوی دیگر مردم مسلمان عرب نیاز به آگاهی از علوم تمدنهای دیگر داشتند. (مترجم)

سنگ بنا را بر اساس محاسبات نجومی تعیین کنند. از این گزارش می توان دریافت که آنها از همه اطلاعات لازم در این خصوص برخوردار بودند، در حالی که این امر چند دهه پیش از نخستین ترجمه های مشهور بوده است.

بعلاوه، از بررسی ترجمه های نخستین، مثلاً متون نجومی، به روشنی برمی آید که مترجمان نخستین، اصطلاحات نجومی را به سهولت و روانی به کسار می برده اند. این می فهماند که آن اصطلاحات همزمان با ترجمه وضع نشده بودند، بلکه در روزگار ترجمه نزد مترجمان و خوانندگان عرب آن کتابها شناخته شده بودند. نگارنده برپایه همین مطالب، به این دیدگاه گرایش یافته ام که مردم عرب در عهد پیش از ترجمه های رسمی، آگاهی پیشین از علوم گوناگون داشتند. به نظر من، ایشان این آگاهیها را از مسیحیان و ایرانیان از راه شنیدن یا از راه خواندن چکیده های ساده آن دانشها فرامی گرفتند. این فراگیری عبارت بود از قواعد کلی و برخی اصطلاحات متعلق به هر علم. البته از این گونه نوشته ها چیزی در دست ما نیست، اما وقوف مترجمان بر این مباحث و سهولت کاربرد این اصطلاحات برای آنها فی نفسه بر احتمال وجود و تداول آنها قبل از عهد ترجمه دلالت دارد. البته این ادعا چندان مستبعد نیست. اگر ما در نظر بگیریم که آن مدارس مسیحی بعد از فتح اسلامی از فعالیت خود بازماندند، بلکه کوششهای علمی و تدریس را بی وقته تا روزگار حنین بن اسحاق و پس از آن ادامه دادند، طبعاً شگفت آور می نماید اگر مردم از آنچه در این مراکز علمی می گذشته بی خبر بوده و چیزی از آنچه در آنجا خوانده و تدریس می شده، نگرفته باشند.

در حال، هنوز پژوهش درباره این ترجمه ها و آنچه به آنها تعلق دارد، پایان نگرفته است؛ بلکه بخش بیشتر کار همچنان در پیش روی محققان مانده است، از آن رو که کتابخانه های متعدد در گوشه و کنار جهان دهها هزار نسخه خطی را نگاه می دارند که در انتظار مطالعه و بررسی دقیق هستند.

بالاخره اگر بخواهیم از نقش و جایگاه این ترجمه ها در عالم اندیشه سخن بگویم، باید از دو جهت به آنها نظر کنیم: وجهه عربی-اسلامی به طور خاص و وجهه تمدن جهانی در مقیاس عام.

از جهت اول می توانیم بگویم که این دانشهای قدیمی منقول از یونان و احیاناً ایران و هند، اولاً، مردم عرب و تمدن اسلامی را به مواد اندیشگی جدید و بی شماری مجهز کرد که پیش از آن جز به صورت ابتدایی و غیر علمی از آن آگاهی نداشتند و از رهگذر همین امر بود که عربها و مسلمانان به دنیای گسترده و متنوع دانش راه یافتند.

ثانیاً ایشان در پرتو فراگیری دانشها و فلسفه قدیم، روش اندیشه و شیوه علمی را به صورت عام آموختند و این آموزش به آنان در پایه ریزی نظامهای اندیشگی و دینی مدد رساند. برخی محققان بر این نظر رفته اند که نفوذ دانشهای قدیمی حتی حوزه هایی را که علوم عربی و اسلامی محض شمرده می شوند، نیز شامل شده است؛ مانند فقه اللغه، نحو، گردآوری اشعار و دیوانهای شعر، تاریخ، علم کلام و غیر آن. هنوز درباره این نظریه نمی توان رأی نهایی داد، ولی برخی قرائن در دست است که از این نفوذ خبر می دهد.

از جهت دوم، یعنی وجهه تمدن جهانی در مقیاس عام، می توانیم برای این ترجمه ها دو فایده مهم در نظر بگیریم:

یکی اینکه مسلمانان عرب با ترجمه آثار یونانی، این آثار را حفظ کرده و آنها را به نسلهای بعد رساندند. از میان کتابهای ترجمه شده، هنوز نزد ما کتابهایی هست که متن اصلی یونانی آن وجود دارد، جز آنکه نسخه های خطی آنها به دوره های متأخرتر از ترجمه های عربی که از روی نسخه های قدیمی تر صورت گرفته، تعلق دارد. حال وجود این ترجمه ها به پژوهشگران کمک می کند تا در برخی جاها متون یونانی را بهتر بفهمند و چه بسا آنها را تصحیح کنند. علاوه بر این، شماره آثار از بین رفته یونانی که فقط ترجمه آنها برجای مانده، کم نیست. مانند کتاب اوروسیوس در احکام نجوم، کتاب بطلمیوس در تسطیح کره، بعضی آثار جالینوس و غیر آن.

همه اینها بر نقش و اهمیت جدی ترجمه های عربی متون علمی در عالم اندیشه و فکر دلالت دارد.

بر این همه باید افزود که مسلمانان عرب [و غیر عرب] تنها به ترجمه علوم پیشین و فراگرفتن و انتقال آنها بسنده نکردند، بلکه آنها را به کار بستند و بالتبع موجب تطور و اصلاح آنها شده و بر این گنجینه گرانبهای انسانی، آگاهیها و طرحهای ارزشمند و نوی افزودند که متأخران در دوره های بعد به آنها استناد کردند و ابتکارات و اختراعات دیگری را بر مبنای همانها صورت دادند که باگذشت زمان به دانشهای جدید امروز، آن گونه که می بینیم، انجامید.

حرکت ترجمه از عربی

بحث از مشرق زمین را در همین جا رها می کنیم و به غرب می رویم تا از دو زمین حرکت ترجمه سخن بگویم، یعنی ترجمه از عربی به زبان لاتینی و سایر زبانهای اروپایی. در این مجال، ابتدا از علل و عوامل توجه مردم مغرب زمین به علوم عربی و اسلامی بحث می کنیم و



هنوز پژوهش درباره این ترجمه ها و آنچه به آنها تعلق دارد، پایان نگرفته است؛ بلکه بخش بیشتر کار همچنان در پیش روی محققان مانده است، از آن رو که کتابخانه های متعدد در گوشه و کنار جهان دهها هزار نسخه خطی را نگاه می دارند که در انتظار مطالعه و بررسی دقیق هستند.

نمی گرفت. در نتیجه، آفاق اندیشه بسیار محدود شد، چرا که مواد درسی این دیرها به کتابهای دینی و علم الهیات منحصر می شد و از میراث قدیم لاتینی جز اندکی برجای نمانده بود، اما آگاهی از زبان یونانی آرام آرام از میان رفت و بر اثر آن، کتابهای یونانی از کتابخانه های دیرها و کلیساها کنار زده شد، تا بدانجا که می توان گفت رشته پیوند غربیان با میراث یونانی در روزگار فتح اندلس به دست مسلمانان و حاکمیت ایشان بر آنجا یکباره گسسته شده بود.

ملخص گفتار آنکه غرب در قرن نهم میلادی و پس از آن، آگاهی چندانی از دانشهای قدیمی، بویژه علوم یونانی نداشت، بلکه اهتمام جدی نیز در این باب نمی کرد و فقط برخی کتابهای متأخر لاتینی ساده و ابتدایی را در این باب می شناخت.

این از بعد آموزش، اما از بعد موضعگیری نسبت به اسلام و مسلمانان عرب، غرب رفتاری دوگانه داشته است. مردم غرب، به طور طبیعی، عربها را دشمنانی متجاوز می دانستند، و از آن مهمتر، آنها را دشمنان دین و عقاید خود می شمردند. این در حالی بود که غربیها دین خود را یگانه دین برحق در سراسر ربع مسکون می شناختند و هیچ گاه برای خود رقیبی تصور نمی کردند. اینک می دیدند که باید به رغم میل خود، وجود دین جدیدی را بپذیرند؛ دینی که با دین آنها رقابت و رویارویی دارد و از شرق نشأت گرفته است. این دین جدید بسیار تواناست و در فتح سرزمینهای شرقی و غربی پیروز می شود. براین اساس بود که پایه های کیان فکری و اعتقادی مغرب زمینها فروشکست و پیامد آن، البته این بود که موضع ایشان در برابر عربها و مسلمانان موضعی

سپس به انتقال و فراگیری آن دانشها به دست غربیان می پردازیم.

چنانچه می دانیم، وضعیت فکری مغرب زمینیان در زمان برخورد با تمدن عربی اسلامی، وضعیت انحطاط بود. تمدن اروپایی آن روزگار بر تمدن قدیم یونان، که رومیان آن را پذیرفتند، بنا شد و تا پیدایش دین مسیح (ع) و چیره شدن آن بر دینهای بت پرستی قدیم و رسمی شدن دین مسیحی در امپراتوری روم به سال ۳۹۱ میلادی، از آن تبعیت کردند. سپس در سال ۳۹۵ میلادی امپراتوری روم دو بخش شد: بخش شرقی و بخش غربی.

این تقسیم بندی، که استمرار یافت و هرگز التیام نیافت، تأثیر جدی بر تاریخ اروپا در همه ابعاد سیاسی و دینی و فکری گذاشت. بخش شرقی بعدها دگرگون شد و دولت بیزانس نام گرفت که دین آن مسیحی، زبانش یونانی و مرکزش قسطنطنیه بود، اما بخش غربی با عنوان امپراتوری روم غربی تا سال ۴۷۶ میلادی بر جای ماند و سپس از هم گسست؛ بر بستر این دولت غربی، حکومتهای محلی چندی بنا شد که تنها عامل مشترک بین آنها دیانت مسیحی، به روایت رومی آن، بود که رهبری آن را اسقف روم «پاپ» برعهده داشت.

به این ترتیب، کلیسا و دیانت مسیحی، رجال دین مسیحی، مؤسسات دینی و تعالیم آن در قرون بعدی بر سرزمینهای غربی سیادت یافتند، این سیادت، خصوصاً در حوزه های فکری جدی بود. حتی علاوه بر کلیسا، مؤسسات و مراکز تعلیم و آموزش دیگری با عنوان «دیر» پدید آمد، به گونه ای که آموزش خواندن و نوشتن، جز در این دیرها و به دست راهبان و کشیشها به زبان لاتینی، که همچنان زبان علم و نوشتن و آموختن مانده بود، صورت

شدیداً خصمانه باشد. این موضع خصمانه تا قرن هفدهم و چه بسا پس از آن نیز استمرار یافت.

از سوی دیگر، مردم غرب، سطح بالای تمدن مسلمانان را که به مراتب از وضعیت تمدنی آنها قراتر بود، درک می کردند و شک نداشتند که باید به این تفوق تمدن اسلامی اقرار کنند. از این رو اقتباس جنبه‌هایی گوناگون از تمدن آنها را آغاز کردند. گواه بر این ادعا وجود واژه‌ها و اصطلاحات عربی بسیاری است که به زبانهای اروپایی راه یافته و تا امروز نیز به کار می رود. این اقتباس در همه حوزه‌های عمومی و خصوصی زندگی و نیز در همه علوم روی داد.

پس از تثبیت شرایط در اندلس و جنوب ایتالیا و شکوفایی دانش و ادب در میان مردم عرب آن سرزمین، غربیها تازه بر تداول علوم نزد مسلمانان، توغل ایشان در آن علوم و پیشرفتشان واقف شدند و با تمام ناسازگاری و خصومت دینی هرگز از اعتراف به پیشتاز بودن مسلمانان در علوم تن نزدند، لذا پیروی از فعالیتها و دستاوردهای مردم مسلمان را آغاز کردند و مقداری از آن همه را به مدد مترجمان و واسطه‌هایی چند فراگرفتند.

کوتاه سخن آنکه مردم مغرب زمین، مسلمانان عرب را از یک سو دشمن خود می پنداشتند و از سوی دیگر آنها را اساتید و نمونه‌های برتر می شمردند.

از قدیمی ترین آثار نفوذ علمی مسلمانان در مغرب زمین، وجود کتابهای لاتینی در دانش نجوم و برخی ابزارهای نجومی، از جمله اسطرلاب است. در شمال شرقی اسپانیا در اواخر قرن دهم میلادی، متونی برجای مانده که برخی از آنها از عربی برگردانده و برخی به شیوه عربی نگاشته شده‌اند و همه آنها از اصطلاحات عربی، نامهای عربی ستارگان و برجها و منازل قمر آکنده‌اند. این متون تأثیر جدی بر مغرب زمین گذاشت، زیرا اینها نخستین متنی بودند که از عربی ترجمه شدند و دانشمندان مغرب از طریق این متون با بخشی از دانشهای مسلمانان آشنا شدند.

بعد از زمانی کوتاه، شماری از دانشمندان غرب را می بینیم که به تقلید از این نگاشته‌های ساده به تألیف کتاب دست زدند و رساله‌هایی در اسطرلاب و کاربرد آن فراهم آوردند. این رساله‌ها درست بر منوال همان آثار تألیف شده و همان اصطلاحات و اسمهای عربی که مترجمان و مؤلفان اولیه به کار می بردند در آنها به کار رفته است. صدسال بعد، آشنایی با این متون نخستین، برای مردم فرانسه، شهرهای پیرامون رود راین، بلژیک و حتی انگلیس صورت پذیرفت و آوازه مردم مسلمان عرب و علوم اسلامی در طول این صدسال پخش شد، تا آنکه در

دهه‌های آغاز قرن دوازدهم میلادی، غربیان به جستجوی کتابهای عربی و ترجمه کردن آنها به زبان لاتینی روی آوردند. این گرایش پیوسته فزونی گرفت و به صورتی نظام مند انجام شد؛ آنها راهی اندلس می شدند، یعنی به بخشهایی از این سرزمین که (پس از دوره اسلامی) مجدداً زیر سلطه حکومت مسیحی درآمده بود می رفتند، از آن رو که می دانستند در این مناطق، خزانه‌های کتاب وجود دارد، همچنان که مردم بسیاری در آنجا هستند که چند زبان را به خوبی می دانند و توانایی کمک به ترجمه متون را دارند.

حرکت ترجمه به لاتینی با ژرار کرمونایی از مردم طلیطله (تولدو) (متوفی به سال ۱۱۸۷ م) به اوج واقعی خود رسید، او به قصد ترجمه از زادگاه خود به طلیطله رفت و ترجمه بیش از هشتاد کتاب و رساله را به انجام رساند.

در این حرکت نیز بحث از موضوعات و مواد ترجمه لازم است. موضوعات مورد ترجمه عبارت بودند از فلسفه، پزشکی، داروشناسی، نجوم، احکام نجوم، مهندسی، حساب، جغرافی، فیزیک (طبیعت شناسی)، شیمی و موضوعات پراکنده‌ای چون رمل و فال و غیر آن. اما چیزی از ادب عربی، از شعر و نثر، در این دوره ترجمه نشد؛ بدین معنا که همان پدیده‌ای که پیش از این در جریان ترجمه از یونانی به عربی مشاهده کردیم، در این حرکت نیز آشکار شد. شاید سبب اصلی در این موضوع، غرابت و فرق جدی موجود بین اندیشه مغرب زمینیان لاتینی زبان با تفکر شرقی عربی بوده است. این احتمال نیز می رود که مشکلات بزرگی که هر غربی و هر بیگانه در مطالعه شعر عربی از نظر واژگان و زبان با آن برخورد می کند سبب اقبال نکردن آنان به ترجمه آن متون شده باشد.

نکته مهم در اینجا این است که غربیها در میان نصوص بی شماری که از عربی ترجمه کردند، بر شمار قابل توجهی از کتابهای عربی یونانی الاصل دست یافتند و از این رهگذر به واسطه مردم مسلمان، بار دیگر اقلیدس، بطلمیوس، ارشمیدس، ارسطو، جالینوس و سایر نوابغ و متفکرانی که قرن‌ها بود نسبت به آنها و آثارشان دچار انقطاع علمی شده بودند، به ایشان عودت داده شد.

براین امر باید بیفزاییم که در این دوره از ترجمه، همچنین مجموعه‌ای از متون اصالتاً اسلامی، مانند قرآن و تاریخ دوره آغازین اسلام و کتابی درباره مبادی دین اسلام (به نام کتاب مسائل عبدالله بن سلام) نیز به لاتینی ترجمه شد، اما برای این ترجمه‌ها هیچ گونه موفقیت و تأثیر در آرای مردم مغرب زمین، که از اسلام و مسلمانان رویگردان بودند، در آن روزگار گزارش نشده است. حتی سرنوشت



برگردانده نشدند، بلکه نخست به زبان عبری و از آنجا به لاتین ترجمه شدند؛ همچنان که از قرن سیزدهم به بعد بسیاری از کتابها از لاتین یا از اسپانیایی به سایر زبانهای اروپایی مانند فرانسوی، ایتالیایی، انگلیسی و آلمانی برگردانده شدند. به این ترتیب نگاهته های عربی مترجم شیوع یافت و آوازه مسلمانان در علوم و فلسفه، در حکم و داستانها در همه جای اروپا منتشر شد و در آنجا گنجینه ای بالنده و پویا فراهم آمد که تا امروز برجای مانده است.

اما ترجمه از عربی در مناطق دیگر اروپا، اگر نگوییم اساساً صورت نپذیرفت، بسیار کم بود. مثلاً شهر سالرنو در ایتالیا را در نظر می گیریم که در قرن یازدهم میلادی کنستانتین افریقیه ای تونس الاصل در آنجا سکونت گزید. او شماری از نگاهته های پزشکی را ترجمه کرد. در سیسیل، به رغم پیوند گسترده عربی- غربی، چیزی از کتابهای علوم عربی زبان ترجمه نشد، جز آنکه نامبردارترین دانشمند این منطقه، میکائیل اسکوتی، به انگیزه فراگیری دانشهای اسلامی رهسپار اندلس شد و در آنجا کتاب هیأت بطروجی را با همکاری دانشمندی یهودی ترجمه کرد. نام لاتینی این عالم یهودی ابوتیوس بود. به همین گونه شماری اندک از کتابها در دولت روم یعنی حکومت بیزانس ترجمه شد که طبعاً ترجمه به زبان یونانی میانه صورت می گرفت. بعدها برخی از این ترجمه ها به لاتینی نیز برگردانده شدند. از آن جمله است داستان بلوهر و بوذاسف، داستان سندباد حکیم و کتاب ابومعشر بلخی یعنی «احکام تحویل سنی الموالد».

در بررسی وضعیت دولت صلیبی در شرق نزدیک، شگفت آور نیست که فقط در آنجا یک کتاب به لاتین ترجمه شد و آن الطب الملکی نوشته علی بن عباس مجوسی اهوازی بود. این کتاب را در انطاکیه، شخصی به نام استفان از مردم پیزای ایتالیا ترجمه کرد. علت اصلی این بود که صلیبیان غالباً مردمی جنگاور و پهلوان بودند و زبانهای دیگر را به خوبی نمی دانستند، حتی با نوشتن آشنا نبودند و آگاهی آنها از ادب و علوم عربی بسیار سطحی بود. از شخصیتهای سرشناس ایشان اسقف غلیوم صوری و اسقف غلیوم طرابلسی بودند که زبان عربی را خوب می دانستند و در نوشتن بعضی از کتابهای خودشان درباره تاریخ شرق و تاریخ اسلام و تاریخ حکومتگران مسلمان به منابع عربی استناد می کردند.

حال اگر درباره نقش این ترجمه های لاتینی در تاریخ اندیشه پرسش کنیم، می توانیم این تسایح سه گانه را یادآوری نماییم:
اولاً مسلمانان با دستاوردهای علمی و فکری خود و

ترجمه قرآن کریم آن بود که سالها به دست فراموشی سپرده شود تا آنکه پس از چهار قرن، مردم از وجود این ترجمه آگاه شدند. این ترجمه در شهر بازل سویس به سال ۱۵۴۳ میلادی چاپ شد. از این چاپ چندین ترجمه به زبانهای مختلف اروپایی انجام شد و مردم بر آنها اعتماد کردند، درحالی که ترجمه های ضعیف و از نظر اسلوب بسیار سست بودند تا آنکه در ۱۶۹۸ میلادی، ترجمه جدید لودویکو ماراتچی ارائه شد. این ترجمه از ترجمه پیشین به مراتب بهتر بود و یکباره جانشین آن شد.

از برخی اظهارات و استدرکات وارد شده در ترجمه های لاتین چنین می فهمیم که کار ترجمه در آن قرن به آسانی انجام نگرفت، بلکه غالباً ترجمه را دو فرد با کمک یکدیگر انجام می دادند؛ یکی فردی خبره در زبان عربی و دیگری خبره در زبان لاتین. شخص خبره در زبان عربی، از مردم عرب یا یهود یا مستعرب^(۴) بود. او متن کتاب را کلمه به کلمه به صورت شفاهی از عربی به زبان رومی که آن روزگار در اسپانیا رایج بود، برمی گرداند. سپس همکار غربی او، این برگردان شفاهی به زبان عامیانه رومی را به لاتین ترجمه و کتاب را تکمیل می کرد. این امر نشان می دهد که مترجمان غربی آشنایی اندکی با زبان عربی داشتند. پس شگفت نیست که بسیاری از کتابهای مترجم به زبان لاتینی را می بینیم که با زبانی نامأنوس و دور از اسلوب لاتینی قدیم و نزدیک به عربی ترجمه شده است؛ به طوری که فهم آن برای کسی که فقط لاتینی می داند سخت دشوار است، بلکه باید علاوه بر لاتینی به زبان عربی نیز واقف باشد.

نمونه روشن این شیوه ترجمه لفظی، ترجمه های ژرار کرمونایی اخیرالذکر است. از گزارش برخی مآخذ برمی آید که همکار او در امر ترجمه، فردی مستعرب به نام «غالب» بوده است. بنابراین نباید تعجب کنیم که بعد از این مترجمین، نسل دیگری از مؤلفان آمدند که این ترجمه های سست را تهذیب و آراسته کردند و آنها را برای خوانندگان غربی قابل استفاده نمودند.

حرکت ترجمه به زبان لاتینی در قرن دوازدهم میلادی پایان نپذیرفت، بلکه همگانی شد و به قرن بعد نیز رسید و بار دیگر در روزگار آلفونس دهم پادشاه قشتاله به اوج خود رسید. او مترجمان را به برگرداندن متون عربی در حوزه های گوناگون تشویق کرد، این تشویق به متون علمی منحصر نبود، بلکه حتی روایات (تاریخی) و داستانها و سخنان حکمت آموز را نیز دربرمی گرفت. البته این نصوص نه به لاتینی که به اسپانیایی قدیم ترجمه شدند.

نکته دیگر اینکه شماری از آثار مستقیماً به لاتین

۴- مقصود مسیحیانی هستند که زیرسلطه مسلمانان می زیستند و عرب زبان شده بودند (مؤلف).

انتقال آنها به اروپا، اروپائیان را از خواب طولانی بیدار کردند، تاریکیهایشان را زدودند، روح اهتمام به بسیاری از امور را که مدت‌های دراز از توجه به آن دور شده بودند، به ایشان بازگرداندند، آفاق اندیشه آنها را به ورای حوزه‌های معهود آن روزگار، یعنی مباحث کلامی و روایات دینی، گسترده و در برابرشان روزگاری نو گشودند.

ثانیاً مسلمانان از رهگذر ترجمه آثارشان به زبان لاتینی، نامهای مردان بزرگ گذشته اروپا و نگاهشته‌های علمی ایشان را بار دیگر در میان اروپائیان زنده کردند، تا آنجا که از نو به فراگیری آثار این افراد سرشناس روی آوردند و روش اندیشه ورزی علمی آنها را اقتباس کردند و در شاخه‌های مختلف دانش به فرهیختگی رسیدند و میانی اندیشه خود را که فراموش کرده و چند قرن آن را وانهاده بودند، بار دیگر به محک تجربه زدند.

به این ترتیب، این حرکت ترجمه برای اروپائیان، گونه‌ای «نوزایی» پدید آورد. البته مقصود من «نوزایی» به معنای معهود آن نیست، زیرا در این مرحله، تنها اتّفاقی که روی داد این بود که اروپائیان نگاهشته‌های اسلاف یونانی خود را، به جای آنکه از روی متون اصلی بخوانند، از روی زبان عربی یا ترجمه‌های لاتینی متخذ از منابع عربی مطالعه کردند؛ برخلاف آنچه در دوره رنسانس (نوزایی) پیش آمد.

در حال، این ترجمه‌ها توجه به زبان یونانی را نیز در میان غربیان زنده کرد. در نتیجه برخی علما به فراگیری زبان یونانی پرداختند، تا آنجا که بعضی از ایشان در قرن سیزدهم متون یونانی را می‌خواندند یا آنها را بدون آنکه به واسطه زبان عربی نیاز باشد، به لاتینی برمی‌گرداندند.

ثالثاً این فرایند با همه جوانب خود، مقدمه ساز دوره‌ای از تلاش علمی مستقل در میان غربیان شد. آنان بعد از مرحله شناخت متون خود، به فهمیدن دانشهای منقول در کتابها بسنده نکردند، بلکه با دید انتقادی به تنقیح و اصلاح و توسعه آن علوم پرداختند و مطالبی را بر آنها افزودند. از این رهگذر بود که دانش در غرب تحوّل یافت و سپس به ابتکارات و نوآوریهای کوپرنیک، گالیله، نیوتن و دیگران انجامید و تا فرود آمدن انسان در کره ماه و پیدایش اختراعات فنی و علمی پیش رفت.

این مقاله را با یادآوری برخی نکات درباره ترجمه‌ها، اعم از عربی و لاتینی، به پایان می‌برم.

نخست باید اعتراف کنیم که ما همچنان در گامهای آغازین بررسی متون علمی هستیم، چرا که شماره کتابهای برجای مانده که در کتابخانه‌های دنیا نگاهداری می‌شوند، بیش از آن است که به شمار آید و تلاش بی‌وقفه چند نسل از پژوهشگران را می‌طلبد تا آنها را

بررسی کنند و محتوای علمی و گزارشی و مباحث سودمند آنها را ارائه کنند. البته پرداختن به اینگونه منابع کار آسانی نیست، زیرا کسانی که پژوهش درباره آنها را برعهده می‌گیرند، ناگزیر باید زبانهای چندی چون عربی، سریانی، فارسی، یونانی و لاتینی را بدانند تا بتوانند آن نصوص را بخوانند و فهم کنند. همچنین باید با زبانهای جهانی امروز آشنا باشند تا آنچه را از پژوهش و بررسی در این حوزه‌ها در هر جای دنیا چاپ می‌شود، پیگیری کنند. به علاوه باید درباره موضوع کتابهای ترجمه شده از علوم گوناگون آگاهی خوبی داشته باشند، به طوری که شخص پژوهشگر مطالب وارد شده در آن منابع را نه فقط از نظر زبانی بفهمد، بلکه از بعد موضوعی و تخصصی نیز دریابد.

دیگر اینکه پژوهشگر در این میدانها باید درباره روش تحقیق تاریخی و قیوف پیدا کند تا مطالب آن آثار را هماهنگ با شرایط و وضعیت تاریخی که آن کتابها در آنجا تألیف یا ترجمه شدند، دریابد. معنای این سخن آن است که شماره کسانی که در این میدان کار می‌کنند، البته اندک و انگشت شمار است و با در نظر گرفتن شرایط و امکانات، چنین انتظاری نیز می‌رود. در نتیجه زمانی دراز خواهد کشید تا ما بتوانیم تاریخ علوم مسلمانان و غربیان را در قرون میانه به صورتی قابل اعتماد و کامل بنگاریم. بدیهی است که چنین نگارشی از تاریخ، همین نگاه کنونی ما را نسبت به مباحث مورد اشاره، از جهات گوناگون تعدیل خواهد کرد و چه بسا ما را با یافته‌هایی غیرمنتظره مواجه سازد.